

تأثیر جهانی شدن و تحولات بین المللی بر حاکمیت و استقلال دولت ها

خیرالله پروین*

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳/۱۰/۸۸ - تاریخ تصویب: ۲۲/۱۲/۸۸)

چکیده:

جهانی شدن بارزترین وجه دوران پس از دولت ملی است. جهانی شدن در معنا و مفهوم نوین پدیده ای جدید است که تصمیم دارد جهان را دگرگون کند و همه را تحت یک قانون به صورتی یکپارچه در آورد؛ سلطه خود را بر جهان حاکم و حاکمیت دولت ها را محدود نماید. جهانی شدن از مباحث روز دنیا است و کشورهای مختلف هر کدام بر اساس جهان بینی و رویکرد فرهنگی خود به گونه ای متفاوت این مقوله ها را تفسیر و تبیین می کنند. جهانی شدن به دنبال محدود کردن قدرت دولت ها و تضعیف مرزهای سیاسی و حاکمیت ملی است، در این مقاله عواملی که در راستای جهانی شدن به تضعیف حاکمیت ملی می پردازد از جمله مداخله در حاکمیت دولت ها به بهانه انسانی و بشر دوستانه و یا دخالت به بهانه ارزش های اخلاقی و مواردی از این قبیل مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی:

جهانی شدن، حاکمیت، دخالت بشردوستانه، تغییرات بین المللی، شرکت های چند ملیتی، نقص حاکمیت، مبارزه با تروریسم

مقدمه

جهانی شدن (Globalization) سرفصلی جدید در ادبیات سیاسی امروز جهان پیدا کرده و افکار و اندیشه‌هایی بسیار را به خود معطوف داشته است. جهانی شدن - همانطور که از معنای لغوی آن استنباط می‌شود - مبنا و مفهومی دگرگون‌کننده دارد و تغییر و تحولی دائمی را نوید می‌دهد. هدف آن ایجاد تغییر و تحول در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی است، تا مرزهای ملی، اجتماعی، سیاسی حتی اقتصادی و فرهنگی را از میان بردارد و توده‌های مردم را از گرایش‌های ملی، قومی، دینی، اجتماعی و سیاسی خود جدا کند. جهانی شدن نسبت وفاداری شهروندان را به حکومت ملی کمرنگ کرده و به نوعی رابطه بین شهروندان و دولت را دچار تغییر نموده است. جهانی شدن با شدت و ضعف‌های گوناگون موقعیت دولت ملی و عناصر متشکله آن یعنی ملت، سرزمین، حکومت، حاکمیت و تعامل میان آنها را متحول کرده است بگونه‌ای که رابطه سنتی میان مشروعیت، کارائی، استقلال و اقتدار به هیچ وجه نمی‌تواند مبین موقعیت دولت در عرصه داخلی و بین‌المللی باشد (قوام، ۱۳۸۶، ص ۶۵). با فروپاشی نظام دو قطبی و رشد جهانی شدن، دولت‌ها آسیب‌پذیر، حاکمیت‌ها محدودتر، مرزها نفوذپذیر و اقتدار دولت‌ها با چالش‌هایی جدید روبه‌رو شده‌اند (قوام، همان، ص ۴۰). از جمله نشانه‌های دیگر جهانی شدن این است که به سوی عمومی و جهانی شدن نقش دولت‌های بزرگ و قدرتمند متمایل شده تا از سلطه و نفوذ دولت‌های کوچکتر بکاهد و با جایگزینی سازمان‌هایی دیگر به جای آنها، قدرت خود را روز به روز افزایش دهد و امور را به شرکت‌های غول پیکر چندملیتی و سازمان‌های بین‌المللی جهانی واگذار نماید. تعدادی مشخص از شرکت‌های بزرگ فراملی (Transnational Corporation) چرخه جهانی تولید و توزیع کالا و خدمات را در اختیار دارند و می‌توانند به مثابه نمودها یا شاخص‌های اقتصاد جهانی شناخته شوند (UNCTAD, 2004, p.41). نشانه‌هایی بی‌شمار از پس رفت و عقب نشینی دولت‌ها از حاکمیت ملی وجود دارد که موجب شده است تا نویسندگانی از کشورهای شمال و جنوب از فروپاشی دولت‌ها در نتیجه جهانی شدن سخن به میان آورند.

تاریخ جهانی شدن

جهانی شدن به مفهوم امروزی در دهه ۱۹۶۰ در فرهنگ لغت‌ها متداول و مرسوم گردید. البته تعدادی از علمای تاریخ اذعان دارند جهانی شدن پدیده‌ای جدید نیست بلکه با آغاز عصر استعمار در آسیا، آفریقا، آمریکا و امریکای لاتین شروع شده است. برخی نیز به دعوت به جهانی شدن و ورود به عرصه جهانی از زمان پیامبران اولوالعزم معتقدند که اوج جلوه و تکامل

آن در بعثت حضرت محمد (ص) بروز و تبلور یافته است (شیرازی، ۱۳۸۷، ص ۱۹). در قرآن کریم و روایات اسلامی به موضوع «جهانی شدن و جهانی سازی» اشاره شده است.^۱

۱- مفهوم جهانی شدن

در میان اندیشمندان، تعریفی واحد و مقبول همه از جهانی شدن وجود ندارد. برعکس، نظریه‌های متعارض برای به دست آوردن برتری، در حال رقابت با یکدیگر هستند. هیچ کدام از سنت‌های سیاسی موجود از محافظه‌کار گرفته تا لیبرالیسم و سوسیالیسم، برداشت‌ها یا واکنش‌هایی مطابق با عصر جهانی شدن ارائه نکرده‌اند (دیویدمیلد و آنتونی مک‌گرو، ۱۳۸۲، ص ۲). به نظر می‌رسد با وجود تعاریف گوناگون از جهانی شدن، هنوز تعریفی روشن و جامع از آن به دست نیامده است زیرا: اولاً، این پدیده هنوز به حد تکامل نهایی خود نرسیده است؛ ثانیاً، هر کسی در مقام تعریف، بعدی از ابعاد آن را بازگو کرده است.

برخی از تعاریف ارائه شده از جهانی شدن به شرح زیر است:

- ۱- برخی جهانی شدن را فرایندی اجتماعی می‌دانند که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است از بین می‌رود؛
- ۲- برخی دیگر، جهانی شدن را به معنای تشدید روابط اجتماعی در سرتاسر جهان می‌دانند که مکان‌های دور از هم را چنان به هم مرتبط می‌سازد که اتفاقات هر محل، زاده حوادثی است که کیلومترها دورتر به وقوع می‌پیوندد؛
- ۳- هاروی جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن را در بردارنده دو مفهوم فشردگی زمان و مکان و کاهش فاصله‌ها تلقی می‌کند (رضوانی، ۱۳۸۵، صص ۱۸۴-۱۸۵)؛
- ۴- به نظر امانوئل ریچتر «شبکه‌های جهانی، مناطق جدا و از هم دور افتاده در این کره خاکی را به یکدیگر مرتبط و وابسته کرده و باعث وحدت جهانی شده است (Baylis, John and Smith, 1997, p.119)؛
- ۵- مارتین البرو چنین نظر می‌دهد که: «جهانی شدن به تمامی جریان‌های اشاره دارد که با آن همه مردم جهان در یک جامعه یعنی جامعه جهانی در حال تعامل هستند» (Albrow, Martin, 1990, p.15).
- ۶- یان آرت شولت معتقد است: «جهانی شدن، روندی است که در آن روابط اجتماعی دارای ماهیت بدون مرز و فاصله می‌شوند؛ بنابراین، همه انسان‌ها در یک جهان (در یک محل) در حال تعامل هستند» (Khor, Matrin, 1999, p.58).

۱. و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون) انبیا، ۱۰۵. «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» صف، ۹. «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمكنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا» تور، ۵۵.

جهانی شدن روندی بسیار گسترده، عمیق و فراگیر است و فراتر از توان یک دولت برای کنترل و هدایت آن قرار دارد. جهانی شدن بیانگر تغییرات ساختاری عمیق‌تر در مقیاس سازمان اجتماعی نوین است (زرگر، ۱۳۸۷، ص ۴۹). یکی از بارزترین جوشش‌های قومی و ملی که نظام بین‌الملل کنونی آن را می‌شناسد پدیده جهانی شدن است؛ پدیده‌ای که سمت و سوی فراتر از تبادل کالا، افکار، سرمایه و اموال در سطح جهان دارد. همچنین جهانی شدن از جنبه موضوعی به معنای پشت سر گذاشتن دسته‌بندی‌ها و دوستی‌های قدیمی و بیعت‌های پیشین و جایگزینی ارزش‌های جدید و نوپا به جای ارزش‌هایی قدیمی همچون وطن، ملت و دین است. تغییرات در حال وقوع در راستای جهانی شدن آشکار و روشن است؛ تغییراتی که در رشد شرکت‌های چندملیتی، بازارهای مالی جهانی، انتشار فرهنگ عامه و برجستگی تخریب محیط زیست جهانی آشکار شده اند (زرگر، ۸۷، ص ۴۹). بسیاری هم بر این نظرند که جهانی شدن بهترین بستر و زمینه را برای اشاعه دموکراسی فراهم می‌کند و با حرکت جهان به سوی دموکراسی فراگیر و روی کار آمدن نظام‌های حکومتی دموکراتیک در اقصی نقاط جهان، صلح جهانی بهتر تأمین خواهد شد. بعضی‌ها هم بر این اعتقادند پدیده جهانی شدن، هر چند به سرعت در حال گسترش و پیشروی در عرصه‌های مختلف جهانی است، با وجود این، امری مبهم، نارسا و پیچیده است. ژان ماری گینو در این باره می‌گوید "وضعیت اجتماعات انسانی در تجربه جهانی شدن، با وضعیت شخص نابینایی قابل مقایسه است که ناگهان بینایی‌اش را باز می‌یابد. رویارویی بی واسطه فرد با جهانی شدن دنیا سکر آور است..."

می‌توان پیامدهایی برای جهانی شدن تصور کرد که بالطبع بعضی از آنها مثبت و تعدادی نیز منفی خواهند بود. از جمله پیامدهای مثبت جهانی شدن می‌توان به تسهیل در شرایط داد و ستد فرهنگی، شکل‌گیری شرایط کاملاً متفاوت در مبادله اطلاعات و شکل‌گیری نظام حقوقی فراملی اشاره کرد. ضمن اینکه انهدام تمایزات فرهنگی، غلبه یک فرهنگ معین بر سایر فرهنگ‌ها و تزلزل در تعادل جمعیتی و فیزیکی جهان از جمله پیامدهای منفی این فرآیند معرفی شده‌اند (منصوری، اردشیر ۱۳۸۲، صص ۱۷۸-۱۶۵). معنا و مفهومی را که اسلام از جهانی شدن و جهانی سازی ارائه می‌دهد با معنا و مفهوم غربی و غیراسلامی آن متفاوت است. اگر «جهانی شدن» به صورت طبیعی پیش برود می‌تواند زمینه ساز حکومت جهانی باشد که اسلام آن را معرفی کرده است.

۲- آثار و نتایج جهانی شدن بر حاکمیت و استقلال دولت‌ها

نظریه حاکمیت در عصر حاضر در معرض انتقادات ریشه‌ای و اساسی قرار گرفته است و بسیاری بر این مبنا که این نظریه با شرایط کنونی جامعه بین‌المللی سازگاری ندارد، آن را رها

کردند. در واقع، نظریه حاکمیت برای مبرا و بی‌گناه جلوه دادن استبداد داخلی و هرج و مرج‌های بین‌المللی مورد سوء استفاده قرار گرفت. همچنین این نظریه بی‌سامانی در حقوق بین‌الملل، از هم پاشیدگی و درهم‌گسیختگی کارآیی تشکیلات بین‌المللی و تسلط کشورهای قدرتمند بر کشورهای ضعیف را به دنبال داشت. در حال حاضر، مفهوم حاکمیت در بستر تکاملی خویش به سوی تعریفی جدیدتر و منعطف‌تر در حرکت است. تحولات نظام بین‌الملل در ابعاد اقتصادی، سیاسی و نظامی آشفتگی و تضعیف حاکمیت دولت‌ها را در پی داشته است. در گذشته، مفهوم حاکمیت نماد تسلط مطلق پادشاهان و حاکمان بود ولی دولت‌های معاصر بخاطر نپذیرفتن هیمنه دولت‌های بزرگ به حاکمیت پناه بردند به گونه‌ای که حاکمیت به سلاحی در دست کشورهای ضعیف برای رویارویی با دولت‌های قدرتمند تبدیل شده است.

۱-۲- معنا و مفهوم حاکمیت

حاکمیت وضعیتی قانونی است که دولت به هنگام برخورداری از عناصری همچون جمعیت، سرزمین و قدرت بدان منسوب می‌شود. حاکمیت عهده دار نقش آفرینی برای دولتی است که به وسیله آن با افراد داخل سرزمین و قلمرو خویش و کشورهای خارجی دیگر رویارویی و برخورد داشته باشد. از مقتضیات حاکمیت این است که مرجعی برای کارکردهای دولت در زمینه‌های مختلف می‌باشد (ابوهیف، ۱۹۹۵، ص ۱۰۴). این تعریف بیانگر این نکته است که هیچ سلطه‌ای بر سلطه دولت چه در بعد داخلی و چه در بعد خارجی برتری ندارد. «ژان بدن» حاکمیت را این‌گونه تعریف می‌کند: «حاکمیت سلطه برتر و قدرت مطلق دولت بر شهروندان است و هیچ قدرت و مقامی جزء اراده خداوند نمی‌تواند آن را محدود سازد». اندیشمندان و صاحب نظران سیاسی بر یک سلسله از ویژگی‌های حاکمیت متفق القول هستند از جمله: قدرت برتر، یکپارچه بودن، تجزیه ناپذیر بودن و اینکه حاکمیت در برابر هیچ قدرتی و تحولات و حوادث ناگهانی تسلیم نمی‌شود. دادگاه بین‌المللی در قضیه تنگه (کورفو) کورو در سال ۱۹۴۹ حاکمیت را چنین تعریف کرده است: «حاکمیت به حکم ضرورت عبارت از قدرت دولت در چارچوب سرزمین خویش، این قدرت، قدرتی تام و مطلق است، و احترام به حاکمیت سرزمین دولت در بین دولت‌های دارای استقلال، به عنوان پایه و بنیانی ارزنده و گرانبها در روابط بین‌الملل به شمار می‌آید (القادری، ۱۹۸۴، ص ۱۴۷). حاکمیت بیانگر بالاترین و برترین درجه قدرت و سلطه در دولت که در بردارنده مضمونی ایجابی و مثبت در فضای داخلی و مضمونی منفی و سلبی در زمینه روابط بین‌الملل است. از نگاه داخلی، حاکمیت به خاطر تسلط و برتری بر افراد و جامعه از مضمونی ایجابی و مثبت بهره‌مند است. این قدرت و برتری در برگیرنده آزادی و اختیار کامل در اتخاذ تصمیمات، وضع قوانین، تسلط بر ارگان‌ها و

سازمان‌ها و دارای قدرت قانونی و ابزارهای لازم برای مقابله با هر نوع هرج و مرج است. اما از نگاه خارجی، حاکمیت مضمونی سلبی و منفی دارد و آن هم به دلیل نپذیرفتن هرگونه قدرت و سلطه برتر و بالاتر بر خود است. بنابراین، حاکمیت خارجی بدین معناست که دولت سلطه‌ای برتر و فراتر از خود را نمی‌پذیرد و در زمینه‌های بین‌المللی صرفاً پایبند به تعهدات و قراردادهای بین‌المللی است. البته امروزه دیگر نمی‌توان به آسانی و به سهولت از سلطه و تفوق و برتری دولت حتی در درون مرزهای خود سخن گفت، ولی این وصف هنوز به نحوی صوری تصدیق می‌شود که دولت‌ها در درون قلمرو خود سلطه و تفوق حقوقی دارند و از قدرت‌های خارجی مستقل هستند.

۲-۲- آثار و نتایج وارده بر حاکمیت

آثار و نتایج متعددی بر حاکمیت مترتب است:

الف- بهره‌مندی دولت‌ها از حاکمیت: دولت‌ها از تمام حق و حقوق و مزایای حاکمیت خویش بهره‌مند می‌شوند؛ چه در زمینه‌های جهانی مانند عقد قراردادهای بین‌المللی و تبادل نمایندگی‌های دیپلماتیک و کنسولی و برخورداری از مسئولیت بین‌المللی برای درخواست جبران خسارت‌هایی که بر شهروندان وارد می‌شود و از آن متضرر شده‌اند. و چه در سطح داخلی، دولت از حق بهره‌برداری از مواد اولیه و ذخایر طبیعی به عنوان حق و حقوق دولت برخوردار می‌باشد. همچنین دولت به عنوان نماینده حاکمیت از حق اتخاذ تدابیر مناسب برای افراد مقیم در سرزمین خویش صرف نظر از هم‌وطنان یا بیگانگان نیز برخوردار است.

ب- برابری و تساوی دولت‌ها: یکی از آثار مترتب بر حاکمیت این است که دولت‌ها از لحاظ قانونی با هم مساوی هستند و درجه بندی در حاکمیت‌ها وجود ندارد، حقوق و وظایفی که از آن بهره‌مند می‌شوند یا به آن ملزم می‌شوند از نظر حقوقی یکسان است هر چند ممکن است اختلافاتی در زمینه‌هایی چون انبوهی و تراکم جمعیت یا مساحت جغرافیایی یا مسائل اقتصادی بین دولت‌ها وجود داشته باشد. لیکن مبدأ مساوات در حاکمیت که منشور سازمان ملل آن را به رسمیت می‌شناسد مطلق نیست، زیرا در منشور سازمان ملل یک سلسله امتیازات و حق و حقوقی وجود دارد که کشورهای عضو دائم شورای امنیت از آن بهره‌مند هستند ولی دیگر کشورهای عضو از آن بهره‌ای ندارند. مانند استفاده از حق وتو و حق اعمال نفوذ برای تغییر عهدنامه‌ها و میثاق‌ها بین‌المللی. این حق موجبات نابرابری بین دولت‌ها را فراهم آورده است و کشورهای صاحب حق وتو نیز از این امتیاز برتر و نابرابر در جهت منافع خود استفاده می‌کنند. برای معالجه عدم مساوات و نابرابری موجود در حقوق بین‌الملل، تلاشهایی بین‌المللی از طریق وضع قوانین جدید در جریان است اما اینکه این تلاش‌ها تا چه اندازه موفقیت‌آمیز و چه زمانی نتیجه‌بخش باشد به گذشت زمان بستگی دارد.

ج - فقدان مجوز دخالت در امور کشورها: از دشوارترین و سخت‌ترین موضوعاتی که حقوق بین‌الملل به آن متعرض است دخالت^۱ در امر کشورها می‌باشد. عده‌ای براین باورند چنانچه دخالت مستبدانه و زورمدارانه از طرف دولتی در امور دولت دیگر به قصد حفاظت و کمک و با هدف حفظ چهارچوب ارضی و استقلال سیاسی برای آن دولت صورت بگیرد امری پسندیده و قابل قبول است (الکرکای ۱۹۹۱، صص ۱۱۷، ۱۲۰). ولی حقوق بین‌الملل دخالت هر دولتی در امور داخلی دولت دیگر را ممنوع کرده است، زیرا هر دولتی در گزینش و گسترش و پیشرفت وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود بدون هرگونه دخالتی از جانب دیگران آزاد است. هیچ یک از مقررات مندرج در منشور ملل متحد، سازمان ملل را مجاز نمی‌دارد در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار دارد، دخالت نماید و اعضاء را نیز ملزم نمی‌کند که امور خود را تابع مقررات این منشور قرار دهند. لیکن این اصل به اعمال اقدامات پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه‌ای وارد نخواهد آورد. بر اساس نظریه لیبرال‌ها که از جهانی شدن حمایت می‌کنند، باید براساس ویژگی‌های هر منطقه‌ای، ابزارهایی خاص را به کار برد. به طور مثال در کشور های اروپای شرقی، استفاده از ابزارهای نهادی (مثل مکانیسم اتحادیه اروپا) و ارائه برخی امتیازات مادی در قبال پذیرش ارزش‌های لیبرال دموکراتیک غربی توصیه می‌شود. در خصوص کشورهای جهان سوم (آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین) از ابزار موثر مشروط‌سازی و یا حتی مداخله (بشردوستانه) حمایت می‌شود. مشروط‌سازی بدین گونه است که به کشورهای در حال توسعه در قبال پذیرش برخی سیاست‌های خاص همچون آزاد سازی تجاری و خصوصی‌سازی صنعتی، رعایت هنجارهای حقوق بشر و آزادی‌های مدنی و سیاسی و حکمرانی مطلوب و شایسته، برخی منافع و امتیازات اقتصادی نظیر وام‌ها و سرمایه‌گذاریها ارائه می‌شود (کلارک، بیان، ۱۳۸۲، صص ۳۱۹). ولی این گونه نظریه‌ها نتوانسته‌اند پاسخی مطلوب را در جهان بیابند لذا امروز شاهد هستیم چگونه به بهانه دموکراسی یا صلح و امنیت جهانی حاکمیت ملی دولت‌ها مورد تعرض واقع می‌شود

۱- اصطلاحات و واژه‌هایی از کلمه دخالت (intervention) به فرانسه و انگلیسی (immixtion) (interference) (ingerence) وجود دارد ولی علیرغم تلاشهایی که برای تفاوت و تمییز بین این اصطلاحات صورت گرفته در نهایت منجر به همان معنی دخالت می‌شود. در ارتباط با بکارگیری معنای عمومی اصطلاح کلمه دخالت، تفاوت و تمایزی بین اصطلاح (intervention) در کتابهای حقوق بین‌الملل وجود دارد، در نزد بعضی‌ها این کلمه دلالت بر دخالت غیرقانونی و غیرمشروع می‌کند و در نزد بعضی دیگر دلالت بر استخدام و بکارگیری نیروی مسلحانه و اصطلاحاتی مانند (ingerence) - (interference) صرف از نظر استفاده از هرگونه وسیله‌ای یا هر امر مشروعی دلالت بر دخالت می‌کند. لیکن اصطلاح (دخالت) در زبان فارسی و (التدخل) در زبان عربی و اصطلاح (intervnthon) در زبانهای غربی و اروپایی صطلاحی است که بیشترین کاربرد برای دلالت بر تمامی انواع دخالت (اعم از دخالت غیرقانونی و مشروع و دخالت مسلحانه یا دخالت عادی و مسالمت‌آمیز و غیره) دارد. این کاربرد عمومی برای اصطلاح دخالت در عهدنامه‌ها و میثاق‌های بین‌المللی مخصوصاً در بند ۷ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد مورد تأکید قرار گرفته است.

و حتی سرزمین کشوری اشغال می‌شود و برای آن کشور حاکم حکومتی^۱ تعیین می‌شود که از نمونه‌های آن می‌توان به عراق، افغانستان و ... اشاره کرد. این وضعیت تاکنون نتوانسته است مورد قبول افکار عمومی این کشورها قرار گیرد و یا افکار عمومی جهان را قانع کند. هر دولتی مقید و متعهد به رعایت اصول حقوق بین الملل مخصوصاً در زمینه های حقوق بشر و عدم ارتکاب جرائم جنگی و کشتار جمعی و نابودی انسان است. بنابراین، دولت ها از فعالیت مطلق و تام در زمینه روابط بین المللی برخوردار نیستند و ملزم به رعایت یک سری اصول می‌باشند. در خصوص روابط با جامعه جهانی و سایرکشورها، دولت ها مقید به قیود و شرایطی در باب رفتار و اعمال خویش هستند (علوان، ۱۹۹۷، ص ۱۳۱). لذا اینگونه نیست که هر دولتی در روابط داخلی و خارجی فعال مایشاء باشد و ملزم به رعایت یک سلسله اصول و قواعد نباشد.

۳- دایره حاکمیت و چگونگی تحولات بین المللی

نظریه حاکمیت با گذشت زمان مراحل متعدد را پشت سر نهاد و در اثر تحولات بین المللی حاکمیت مطلق و تام دولت ها بر ملت و سرزمین خویش به حاکمیت منعطف و شکننده تبدیل شد. امروزه با تغییر تهدیدات از نظامی - امنیتی به اقتصادی، اجتماعی یا فرهنگی علیه حاکمیت دولت ها، این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که جلوه های حاکمیت در دوره جهانی شدن دستخوش چه دگرگونی هایی خواهد شد؟

۳-۱- جهانی شدن و شکاف در حاکمیت و استقلال دولت ها

با آشکار شدن نشانه‌هایی از بروز تغییر در مسئولیت‌های دولت بر اثر مرور زمان، بعضی از صاحب نظران در تحلیل خود کمرنگ شدن نقش دولت در جهت مصلحت و منافع شرکت‌های چند ملیتی را مورد تایید قرار می‌دهند^۲. زیرا برای دولت ها بسیار سخت و دشوار است از

۱- آمریکا به هنگام اشغال کشور عراق در سال ۲۰۰۳ پل برمر را که فردی آمریکایی بود به عنوان حاکم عراق تعیین کرد.

۱- شرکت‌های چند ملیتی از دیدگاه آقای مازی مارتان* دارای پنج خصیصه و شاخص به شرح ذیل می‌باشند:

الف- شرکت ها خصوصی هستند و دولتی نیستند .

ب- هدف این شرکت ها کسب سود است ، بخاطر اینکه مرتبط به تولید و سرمایه هستند .

ج- دارای شعبه های متعددی می باشند و هر کدام از این شعبه ها دارای شخصیت حقوقی هستند .

د- در کشور های مختلفی حضور دارند و به همین خاطر دارای صنعت جهانی هستند .

ه- با حفظ مرکز یا مقر اصلی خود تصمیمات استراتژی را اتخاذ می کنند و بر شعبه هایی که در خارج دارند مراقبت و نظارت می کنند .

در آغاز قرن بیستم تعداد شرکت های چند ملیتی به ۴۰ هزار شرکت می رسید و شعبهای از این شرکت ها که در اقصاء نقاط جهان مشغول فعالیت بوده اند از ۲۵۰۰۰۰ هزار شعبه تجاوز می کند . به استناد آمار سال ۱۹۹۶ به نقل از :

United Nations Conference on Trade and Development (UNCTAD) , World Investment report 1995 (Geneva: UNCTAD , 1996)

1. Le nouvel ordre economique international., R.F.D.I.P(1976),P.54* P.M.

فعالیت شرکت‌های چند ملیتی در درون مرزهای خود جلوگیری کنند. این شرکت‌ها از امکانات و توانایی‌هایی برخوردارند و در صورت وقوع تعارض بین فعالیت‌های شرکت و سیاست دولت محل فعالیت می‌توانند با استفاده از آن توانایی‌ها، تولیدات محلی را هدف تهدید قرار دهند و از افزایش تولید یا صادرات آن به سایر کشورها جلوگیری نمایند (ابوعامو، ۲۰۰۵، ص ۲۰۳) و حتی تا سرنگونی نظام سیاسی مزاحم پیش روند. هر چند هدف اولیه این نوع شرکت‌ها بالا بردن سود و منافع بود ولی امروزه دارای نقش سیاسی شده‌اند و دیدگاه‌های خود را به وسیله ابزارهای فشار به کشورهای ضعیف و حتی قوی تحمیل می‌کنند. برای مثال، شرکت آمریکایی ITT در کودتای نظامی ۱۹۷۳ شیلی که سرنگونی آلنده رئیس‌جمهور منتخب مردم آن کشور در پی داشت شد، نقش اساسی داشت. شرکت‌های چندملیتی حتی با دولت‌های که در محاصره اقتصادی هستند و چه بسا با دولت مبتوع خود آنها رابطه خوبی ندارند به صورت سری تجارت می‌کنند. در سال‌های اخیر، نسلی جدید از شرکت‌های بزرگ چند ملیتی بوجود آمده‌اند که به عنوان یک قدرت اقتصادی با دولت‌های بزرگ و دارای اقتصاد قوی برابری می‌کنند و حتی حجم معاملات آنها از بعضی دولت‌های پیشرفته بیشتر است. شرکت‌هایی چندملیتی قادرند از مرزها و موانع گمرکی که دولت‌ها و کشورها برقرار کرده‌اند، عبور کنند و بر بسیاری از قید و بندهای که بدون مطالعات علمی بوجود آمده‌اند غلبه کردند. در نتیجه قادرند قدرت بسیاری از دولت‌هایی را که در چارچوب حوزه حاکمیت ملی خود فعالیت می‌کنند، سلب کنند. اینگونه دولت‌ها امروزه از تطابق فعالیت‌های خود با آنچه که در گذشته بر مبنای اختیارات و صلاحیت‌های مجاز در سرزمین خود انجام می‌دادند، عاجز و ناتوان مانده‌اند (الفران، ۲۰۰۴، ص ۸۰).

بنابر آنچه گذشت می‌توان گفت که جهانی شدن در ارتباط با حاکمیت دولت‌ها به دو سمت و جهت پیش می‌رود: یکی تهدیدکننده و سلب‌کننده حاکمیت داخلی دولت‌ها به سود نهادهای مافوق ملی و دیگری برتری ارزش‌های خارجی بر ارزش‌های ملی و داخلی. در نتیجه این تحولات، دولت‌ها قدرت و اقتدار خود را به عنوان نماینده حقیقی و واقعی مردم به نفع نیروهای اجتماعی متجدد از دست می‌دهند. دولت‌های ضعیف و جهان‌سومی، بیش از دیگران در معرض تهدید قرار دارند. بنابراین، در عصر جهانی شدن دو خطر اساسی دولت‌ها را تهدید می‌کند:

خطر اول: از هم گسیختگی حاکمیت و انتقال آن به نهادهای بین‌المللی بزرگتر، از جمله سازمان تجارت جهانی و موسسه‌های جهانی بین‌المللی یا نهادهای منطقه‌ای بر خواسته از اهداف و مقاصد ابرقدرت‌ها و کشورهای نیرومند تر مانند پروژه خاورمیانه بزرگ.

خطر دوم: تشدید درگیریهای هویتی و جنگ های داخلی که حاکمیت را در معرض تهدید قرار می دهد و موجبات بروز شکاف در وحدت داخلی و ملی کشورها و در نتیجه بغرنج شدن وضعیت دولت ها می شود. اگرچه بعضی از صاحب نظران این تحولات را سطحی و گذرا و موجب شناور شدن تاریخ جامعه می دانند .

۲-۳- بحران در حاکمیت دولت ها در وضعیت جدید نظام بین المللی

حقوق بین الملل در پرتو نظام جهانی جدید از یک طرف موجب بروز شکاف در حریم و فضای اختصاصی- داخلی دولت ها و از طرف دیگر وسیله ای برای تعیین حد و حدود حاکمیت شده است. بسیاری از تحولات و تغییرات عصر کنونی، مصادیق و مبدأ حاکمیت و سلطه دولت را به مبارزه می طلبد در حالی که دنیای معاصر در مرحله رشد اعتماد و اطمینان متقابل و فراگیر بسر می برد. در گذشته توجه و اهتمام به دردها و رنج های انسان و حقوق بشر محدود بود و از حد و اندازه معین فراتر نمی رفت ولی در عصر جدید اینگونه نیست. از آنجایی که مبدأ حاکمیت دولت ریشه در افکار خاص سرزمینی دارد، همراهی و تقویت حاکمیت دولت را به دنبال دارد، هدف از مبدأ به معنای عدم دخالت و مانع از تزلزل و فروپاشی حاکمیت دولت می باشد که چنین وضعی هم با عدم دخالت امکان پذیر است .

مساله مهم و قابل توجه در این خصوص، وجود مسائل اختصاصی و داخلی در حاکمیت است که از آن به عنوان زمینه محفوظ یاد می شود (Le Domaine reserve) و دکتترین حقوق بین الملل بیشترین نفوذ و تأثیر را در تعیین حدود حاکمیت دارا بوده است. ولی حقوق بین الملل (institute de droit international) نتوانست روش هایی ساده و در عین حال فعال را به هنگام تعریف برای آن تعیین کند: «حاکمیت زمینه محفوظی است که فعالیت دولت و وظایف خاص آن وابسته و مقید به حقوق بین الملل نیست». از این تعریف، نکته ای در نهایت اهمیت بدست می آید و آن اینکه فضای اختصاصی دولت، با توسعه الزامات و تعهدات طبیعی پیچیده یا ریشه ای رو به تضعیف می نهد. با افزایش همکاری بین المللی می توان بدون هراس بر این مهم تاکید کرد که در اثر پیچیدگی روابط منظم قانونی با دیگر شخصیت ها و سازمان های بین المللی، فضای خصوصی و اختصاصی دولت ها به تدریج رو به محدودیت می نهد (عبدالعزیز النویسی، ۱۹۹۹، صص ۳۸ و ۴۰) مانند تعهدات دولت ها به پیمان های چند جانبه چه در زمینه حقوق بشر باشد و یا در زمینه صلح یا تحقق بخشیدن به ارزش های اعتمادساز متقابل. معمولاً دولت ناگزیر است با توجه به اقتضای تعهداتش از برخی اختیارات خاص خود در فضای محافظه کارانه ای که در گذشته داشته است چشم پوشد، امری که به سود سازمان های بین المللی و منطقه ای خواهد بود. در واقع، این چشم پوشی در برابر اعتباری که کسب خواهد کرد به کاهش حاکمیت وی منجر نخواهد شد.

با مراجعه به احکام دیوان دادگستری بین الملل آشکار می‌شود که در جامعه جهانی به سوی ترجیح حقوق بین الملل بر حقوق داخلی تمایل وجود دارد. دیوان دادگستری بین المللی در حکمی که در قضیه ماهیگیری در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۵۱ صادر کرد، اعلان داشت: «تعیین حد و مرز دریاهای سرزمینی و منطقه ای بر دیگر دریاها از حقوق بین‌المللی عمومی نشأت می‌گیرد». همینطور دیوان دادگستری بین المللی در حکم صادره در ۲۷ اوت ۱۹۵۲ در باره حقوق و منافع شهروندان ایالات متحده آمریکا در مغرب، اعلان کرد: قوانین صادره در مغرب در سال ۱۹۴۸ با مفاد توافقات گذشته در تعارض است (الناصر، ۲۰۰۴، ص ۱۸). بسیاری از مسائل مربوط به محیط زیست، بهداشت و اقتصاد که در چارچوب اختیارات داخلی یا منطقه ای برای هر دولتی مسائل مهم به حساب می‌آمدند، امروزه از لحاظ اهمیت از حد و مرز دولت‌ها عبور کرده و مساله ای جهانی تبدیل شده‌اند. تلاش‌های انجام گرفته در خصوص اینگونه مسائل، زمانی نتیجه بخش خواهد بود که با اقدام دستجمعی دولت‌ها همراه باشد. از طرف دیگر، طرحی را که کوفی عنان دبیر کل سابق سازمان ملل در دوره ۵۴ مجمع عمومی سازمان ملل ارائه کرد، بیانگر این موضوع بود که حاکمیت به عنوان پایه و اساس روابط بین‌الملل کنونی، صرفاً به دولت‌های ملی اختصاص ندارد بلکه به افراد تعلق دارد و به منزله آزادی‌های اساسی برای هر فردی مورد حمایت سازمان ملل متحد می‌باشد. وی در ادامه به حمایت از موجودیت انسانی اشخاص و عدم حمایت از متجاوزین به حقوق بشر می‌پردازد و بدین‌گونه تلاش می‌کند موانع و مشکلات موجود در مقابل سازمان‌های بین‌المللی را بر دارد تا این سازمان‌ها بتوانند در طرح‌ها و پروژه‌های مداخله‌جویانه برای بازدارندگی از تجاوزها و بی‌حرمتی‌ها به حقوق بشر، بدون مجوز از طرف سازمان ملل مستقیماً دخالت کرده و از تجاوز به حقوق بشر جلوگیری کنند. (Kopi A. Annan, 2000)

۳-۳- مداخله انسانی و تقابل آن با حاکمیت

الف: دخالت انسانی: دخالت‌های بشردوستانه یا انسانی پیوسته موضوعی اختلاف‌برانگیز میان صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل، اندیشمندان و دیپلمات‌ها بوده و هست؛ به همین سبب نوعی پیچیدگی و ابهام در خط فاصل میان امور داخلی و امور بین الملل بوجود آورده است. «مداخله انسانی» (Intervention humanitair) «یا دخالت به خاطر اهداف انسانی» در آن واحد هم مفهومی قدیمی و هم نو است. اگر چه مبدأ پیدایش و سرآغاز این مساله خیلی روشن نیست، اما اشاره به حقیقت پیدایش این پدیده در چارچوب حمایت از حقوق اقلیت‌ها و دیگر گروه‌های نژادی که تقریباً در نیمه قرن ۱۹ ظهور پیدا کرد، حائز اهمیت است (محروس، ۱۹۹۵، ص ۱۷). با توجه به مبنای مداخله انسانی در آن عصر، یکی از تضمین‌کننده‌های اساسی، احترام

قائل شدن به حقوق افراد پناهنده بود که به کشوری روی آورده و در آن زندگی می کردند^۱. اما بعد از پایان جنگ جهانی دوم و ایجاد سازمان ملل، مسئله حمایت بین المللی از حقوق بشر صرف نظر از دلبستگی های ملی، نژادی، دینی، سیاسی و غیره از صراحت بیشتر برخوردار شد و یکی از نقش های اساسی تنظیم نظام بین المللی معاصر را برعهده داشته است. حمایت های بین المللی از حقوق بشر به موجب اسناد و معاهدات بین المللی از جمله حمایت از دخالت مجامع بین المللی برای تضمین و حمایت از حقوق بشر، پیوسته مبنایی کلی در چهار دوره حیات اولیه عمر سازمان ملل بوده که در واقع شاهدهی بر ضمانت و حمایت از «امکان مداخله انسانی» است که اخیراً در فهرست موضوعات مورد احترام و حمایت قرار گرفت. مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۸۸ قطعنامه شماره ۴۳/۱۳۱ در خصوص کمک رسانی انسانی برای قربانیان فاجعه های طبیعی و موارد اضطراری مشابه را تصویب کرد. سازمان ملل در ضمن این قطعنامه، اینگونه بیان کرد که «عدم یاری رساندن به قربانیان، تهدیدی برای حیات بشری و به منزله خدشه وارد کردن به کرامت انسانی است»^۲. پس از آن تسریع و سرعت در مداخله برای یاری رساندن به قربانیان بصورت شرطی اساسی و ضروری مورد توجه قرار گرفت. به اقتضای این مسئله، دولت های مجاور یا هر دولت معین دیگر نباید به بهانه های قومی و نژادی برای یاری رساندن به قربانیان محدودیت و موانع ایجاد کنند. قطعنامه سازمان ملل همانگونه که بر حاکمیت و وحدت ارضی و ملی دولت ها تأکید می کند، بر اهمیت رسیدگی به قربانیان حوادث و رویدادهای طبیعی و وضعیت های مشابه از سوی دیگر کشورها تأکید دارد.

به طور حتم، اگر دخالت های بشردوستانه و انسانی به هنگام وقوع بحران ها صرفاً برای تأمین مواد غذایی و کمک های پزشکی انجام گیرد تأثیری بر حاکمیت دولت ها ندارد و حتی فرستادن شهروندان برای معالجه و سامان دادن و مدیریت حوادث پیچیده و بحران زا هم نمی تواند موجب نگرانی باشد. مگر اینکه در هنگام وقوع چنین بحران هایی، مداخله نیروهای مسلح کشوری به بهانه جلوگیری از نقص حقوق بشر به صورت سریع و ضرب العجل انجام گیرد مانند آنچه که در عراق یا بعضی کشورهای دیگر رخ داد.

ب: دخالت به بهانه ارزش های اخلاقی: بر اساس نظر نئو لیبرال ها به ویژه انترناسیونالیست های نو لیبرال، مداخله در امور کشورها در جهت اشاعه دموکراسی و در جهت

۱- دخالت انسانی پیوسته مبهم بوده و هست و آنچه که از گذشته تاکنون از سوابق تاریخی این امر نشان می دهد این است که حمایت انسانی بهانه و پوششی برای دخالت قدرت های بزرگ در راستای توجیه دخالت هایی که در امور کشورهای دیگر به خاطر منافع خاص خود انجام داده اند می باشد.

۲- به بند ۳ مقدمه قطعنامه شماره ۴۳/۱۳۱ مورخ ۱۹۸۸ مراجعه شود.

ایجاد زیر ساختار های لازم و مناسب برای شکل گیری حکومت‌های دموکراتیک قابل پذیرش است. بر اساس این نظریه، برخی معتقدند بسیاری از مداخلات ایالات متحده و هم پیمانانش در کشورهای اقتدارگرا و غیر دموکراتیک در یکی دو دهه اخیر چون در جهت حمایت از حقوق بشر و روی کار آوردن نظام های دموکراتیک بوده، (از نظر اخلاقی) قابل دفاع و توجیه پذیر است. البته این دیدگاه نادرست است چرا که هدف ایالت متحده از اقدامات مداخله جویانه نظیر آنچه در عراق و افغانستان انجام داد، بیشتر تأمین منافع خود بوده است و نه چیز دیگر (زرگر، ۸۷، ص ۴۴). مرحله ای دیگر از دخالت در حاکمیت سایر دولت با بهانه جنگ کوزوو آغاز شد. جنگ کوزوو مرحله ای جدید را در تاریخ روابط بین الملل بوجود آورد و موجب بازگشت دسته‌بندی‌ها و ایجاد تشکل‌های جدید در نظام بین الملل شد و بهانه ای برای دخالت بعضی کشور ها را بوجود آورد، درست برعکس مرحله جدید که در موقع بحران ها و آشوب‌ها در روابط بین الملل بوجود می آید. رهبران سازمان ناتو ادعا کردند از آنجا که جنگ داخلی کوزوو جنگی اخلاقی با هدف سرکوبی و سیاست پاکسازی ریشه ای و نژادی است، جلوگیری از این فاجعه فقط با شکست رئیس صربها تحقق می یابد و مانع از اعمال رفتارهای وحشیانه و خشونت آمیز مشابه برای ادامه و استمرار حکومت حاکمان دیکتاتور می‌شود. به همین خاطر بعضی از سران اروپا این جنگ را جنگ ارزش ها نامیدند. جنگ اخلاقی مفهومی نسبی دارد و بعضی وقتها در معیارها و ارزش ها دچار دوگانگی می شود. مثال‌ها و نمونه‌هایی از وجود این دو گانگی بسیار است از جمله نابودی هزاران نفر به بدترین وجه در رواندا، سیرالئون، لیبیا و آنگولا و کونگو (زئیر سابق) و همین طور تجاوز به مردمان فلسطین اشغالی که بدترین وجه از تجاوز به حقوق بشر و نسل کشی به حساب می‌آیند که ناتو و ایالات متحده آمریکا چشم بر آنها بسته نگه داشتند. هر چند مداخله و جنگ در کوزوو با تکیه بر بهانه بازدارندگی از تجاوزات و بی‌حرمتی‌های نظام سیاسی صرب به حقوق بشر توجیه می‌شود، اما هدف حقیقی این دخالت، نه نجات انسانها بلکه تثبیت اوضاع و تعیین تکالیف و وظایف جدید در چارچوب ایده برتری غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا بوده است. یکی از اهداف این بوده است که از ناتو سازمانی جهانی ساخته شود. به هنگام کشتار و نسل‌کشی در رواندا از کلیتتون رئیس جمهور وقت آمریکا سوال شد چرا آمریکا در رواندا دخالت نمی‌کند و وی در پاسخ گفت: آمریکا منفعه ای در رواندا ندارد تا در آنجا دخالت کند.

بعد از مداخله سازمان ناتو در جنگ کوزوو که بدون موافقت شورای امنیت سازمان ملل انجام گرفت، اینگونه مداخلات نظامی اعتراضات بسیار را در پی داشت. نشست‌ها، کنفرانس‌ها و پژوهش‌های بسیار در این خصوص انجام شد. دفتر دبیرکل سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۰ در خصوص ایجاد پایه‌های اصلاح طلبانه و مسالمت آمیز برای مداخله های نظامی صلح آمیز

توسط سازمان ملل متحد اقدام به مشورت‌های وسیع کرد. همچنین کوفی عنان برای تعیین و تعریف مداخله‌های انسانی تحت مسئولیت طرفی که مداخله را انجام می‌دهد از مجامع بین‌المللی خواستار توافق‌نامه‌ای جدید شد. در این راستا با پیشنهاد دولت کانادا، کمیسیون بین‌المللی حول مداخله و حاکمیت ملی (International commission on intervention and state sovereignty (Iciss)) با شرکت شخصیت‌های بین‌المللی از نقاط مختلف جهان تشکیل شد. این کمیسیون گزارش خود را در دسامبر ۲۰۰۱ ارائه و منتشر کرد. دبیر کل وقت سازمان ملل از این گزارش بعنوان سندی مهم که باید مورد توجه و عنایت قرار گیرد، استقبال و تقدیر کرد. در گزارش مزبور بر بسترسازی، حمایت و پشتیبانی بیشتر به عنوان مسئولیتی اساسی به جای «حق مداخله» تأکید شده بود (Responsibility to protect, no the Right to intervene). به نظر می‌رسد که این گونه قطعنامه‌ها و مصوبه‌ها در جهت تأمین نیازها و حقوق شهروندان و نه در راستای مصالح و منافع دولت‌ها و اختلافات آنها باشد. بنابراین، مسئولیت بسترسازی برای حمایت و پشتیبانی صرفاً مداخله نیست بلکه از تجاوز جلوگیری می‌کند و تجدید زیر ساخت‌ها و بازسازی خرابی‌ها و ویرانی‌ها را نیز شامل می‌شود. کمیسیون به اختصار بیان کرد که مداخله نظامی باید امری استثنایی باشد که فقط در هنگام هتک حرمت و تجاوزها و ایجاد آزارهای خطرناک (Irreparable Harm) همانند کشتار گروهی و یا نسل‌کشی و پاکسازی‌های نژادی وسیع، تروریسم، کوچ دادن و تجاوز به آنها که بر اثر ناتوانی و کوتاهی دولت بوجود می‌آید، انجام گیرد (مدنی، صص ۱۱۰ و ۱۱۵).

۴-۳- نقض حاکمیت دولت‌ها با انگیزه مبارزه با تروریسم

الف. ابعاد جنگ علیه تروریسم: کاربرد اصطلاحاتی مانند جنگ علیه تروریسم یا جنگ علیه ترور پس از حادثه شبهه‌ناک یازده سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شد؛ زمانی که رئیس‌جمهور آمریکا در غروب ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ خطاب به مردم آمریکا اعلام کرد: ایالات متحده آمریکا و دوستان و همپیمانان او همراه با آنهايي که در جهان صلح طلب و خواستار امنیت هستند، متحد می‌شوند و برای پیروزی بر تروریسم ایستادگی خواهند کرد. رئیس‌کمیته اجرایی سازمان‌ها عفو بین‌المللی در خصوص جنگ علیه تروریسم توسط آمریکا می‌گوید: شیوه آغاز این جنگ؛ خود تهدیدی برای امنیت انسانی است. زیرا با به چالش کشیدن چارچوب حقوق بشر دوستانه که طی چندین دهه با مشقت و دقت شکل گرفته است، جنگ علیه تروریسم امنیت جهان را بیش از هر حمله تروریستی دیگر تهدید می‌کند. کاملاً منطقی است که هراس از تکرار حملات ۱۱ سپتامبر تبعات حقوق بشری جنگ علیه تروریسم را در وجدان عمومی تحت الشعاع قرار دهد ولی باید دید که این جنگ با استاندارد های حقوق بشر بین‌المللی و استاندارد های حقوق بشر دوستانه مطابقت دارد یا خیر. بنا به گفته رئیس

کمیته اجرایی سازمان عفو بین‌الملل از زمان حملات ۱۱ سپتامبر به این سوایالات متحده با حمایت بسیاری از کشورها جنگی را علیه تروریسم آغاز کرده است. این جنگ تمام ثمرات حقوق بشری چند دهه گذشته و چارچوب حقوق بشر بین‌المللی را در معرض خطر قرار داده است. بعضی روش‌های به کار گرفته شده در دستگیری و بازجویی از اشخاص مظنون، حقوق بشر بین‌المللی و هنجارهای بشر دوستانه را به نام امنیت نقض می‌کند. در سراسر جهان، دولت‌های بسیاری از پیکار ضد تروریستی پس از ۱۱ سپتامبر برای حمله بر مخالفان و پایمال شدن حقوق بشر استفاده کرده‌اند. سازمان عفو بین‌الملل و بسیاری دیگر از گروه‌های حقوق بشری مستندات بسیاری در این خصوص دارند (هافمن ۱۳۸۵، ص ۱۳۳). برای جنگ با تروریسم در حال حاضر سه بعد وجود دارد: اول بعد رهبری و سرپرستی است که در این خصوص ایالات متحده آمریکا، رهبری و سرپرستی جهان عهده‌دار جنگ‌های خشونت‌آمیز را برعهده دارد. دوم بعد انتقامی که به انتقام‌گیری آمریکا از مسببین و بانیان حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ معروف است. سوم بعد پیشگیری که به دلیل تغییر جنگ علیه القاعده در افغانستان به جنگی بازدارنده و پایدار تبدیل شده است^۱. وقایع و رخدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سوالات فراوان را حول مداخله به دلیل مبارزه با تروریسم بر اثر هجوم به ایالات متحده آمریکا برانگیخت. آیا وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ جهان را برای همیشه تغییر داده است؟ آیا این احتمال که یک گروه تروریستی بتواند با سلاحهای کشتار جمعی شهری را منفجر کند آنقدر تهدیدی بزرگ هست که جامعه جهانی و حقوق بین‌الملل بدون توجه به نتایج حقوق بشری آن، هر آنچه را که برای برخورد با این تهدید ضروری است، انجام دهد؟ در آن روز، دولت آمریکا با اعلام وضعیت جنگی و حالت آماده باش تاکید کرد: برای دفاع از خود به واکنش در برابر این عمل خواهد پرداخت و این کار بدون پاسخ باقی نخواهد ماند.

بعد از گذشت مدتی از واقعه ۱۱ سپتامبر، یکی از صاحب نظران حقوق بین‌الملل که در همان وقت عضو و رئیس کمیسیون حقوق بین‌الملل وابسته به سازمان ملل متحد بود، بیان کرد که وقوع این تهاجمات (۱۱ سپتامبر) امری وابسته به جنگ نیست و پاسخ به آن از طریق جنگ نیست (Pellet Alain, Non, ce n'est pas la guerre, Le Monde, 21/9/2001.27). ولی ایالات متحده آمریکا، وقوع این نوع تهاجمات را تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی دانست، نکته‌ای که در قطعنامه‌ها، مصوبات و بیانیه‌های شورای امنیت نیز بر آن دارند^۲ اما علی‌رغم سازمان‌دهی تروریسم برای تهدید صلح و امنیت دولت‌ها و آمادگی شورای امنیت برای

^۱ - دکتترین جدید حمله پیشگیرانه ایالات متحده مفروضات اساسی شکل‌گیری ساختار جامعه بین‌المللی را مورد چالش قرار می‌دهد و مخاطرات وارده از ناحیه «جنگ علیه تروریسم» برای تضمین‌های حقوق بشری بین‌المللی را افزایش می‌دهد.
^۲ - به عنوان مثال قطعنامه شماره ۱۳۳۸ شورای امنیت که به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱ صادر شد.

پاسخگویی به واقعه ۱۱ سپتامبر و ستیز با تروریسم، شورای امنیت به موجب فصل هفتم خود به صورت مستقیم هیچ اقدامی در این راستا انجام نداد. اگر چه براساس ضرورت اقتضاء می‌کرد که اقداماتی را علیه چنین کشتارهایی و عاملین آن اتخاذ کند ولی ظاهراً چنین اقدامی به مصلحت شورای امنیت نبود. اما تاکید قطعنامه شورای امنیت بر حق دولت‌ها برای دفاع از خود راهی را برای ایالات متحده آمریکا جهت توجیه دفاع از خود به شیوه و روشی که خود می‌خواهد، بوجود آورد. اقدام آمریکا علی‌رغم نص صریح قطعنامه مزبور که هرگونه اقدامی علیه تروریسم باید به موجب منشور سازمان ملل متحد باشد، انجام گرفت (مدنی پیشین، صص ۱۱۴ و ۱۱۵).

از جهت دیگر، عملیات نظامی ایالات متحده آمریکا در مبارزه با تروریسم چه به صورت انفرادی و چه با مشارکت نیروهای مسلح کشورهای دیگر در مدت زمان معین و محدود و تحت نظارت شورای امنیت انجام نگرفت؛ این دو (تعیین زمان و نظارت شورای امنیت) دو شرط اصلی و اساسی برای دفاع مشروع بر اساس میثاق و منشور سازمان ملل متحد است. جنگ علیه تروریسم همانا جنگ امریکایی همراه با اهداف و مصالح خاص بود و در مفهوم تاریخی خود نوعی جنگ صلیبی جدید محسوب می‌شود. جنگ با تروریسم از نظر حقوق بین‌الملل باید مستند به توجیهات و دلایلی باشد که سازمان ملل از بدو پیدایش خود تاکنون بر آن تاکید داشته است و یا اینکه تروریسم موجب ضایع شدن اهداف کسب شده و دستاوردهای سازمان ملل از ابتداء تاکنون شده باشد. این دست‌آوردها ارزش‌های قانونی و جهانی دارند؛ ارزش‌هایی همچون عدم توسل زور، احترام گذاشتن به حاکمیت و استقلال سیاسی، صلح منطقه‌ای برای دولت‌ها و عدم دخالت در امور سایر کشورها (الناصر ۲۰۰۲، صص ۴۵ تا ۴۸).

ب. انگیزه ایالات متحده آمریکا از جنگ علیه تروریسم: جنگ آمریکا علیه تروریسم با ویژگی‌های یک جنگ جهانی به عنوان جنگ جدید علیه تروریسم مصداق دارد. به تعبیر دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا این جنگ تنها با اشغال منطقه یا شکست نیروهای نظامی دشمن پایان نمی‌یابد، زیرا نیازمند اقدامات تثبیت شده سیاسی، امنیتی و اطلاعاتی در طول زمان طولانی است تا بتواند شفافیت خود را در فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و مالی برای همه کشورها محقق سازد. این چنین جنگ و مداخله‌ای در امور کشورهای دیگر به معنای تجاوز به همه دستاوردهای بدست آمده در چارچوب و اصول حاکمیت قانونی کشورها است. مخصوصاً حاکمیت دولت‌های کوچک و ضعیف که در طی قرون متمادی بدست آمده و به منزله رکن اساسی و گرانبها در حقوق بین‌المللی به شمار می‌رود. وزیر دفاع آمریکا با تعبیر یاد شده نه تنها اصول حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد را نادیده گرفته و بدون توجه به مصالح جهانی صرفاً از موضع قدرت و غرور نظامی به سخن پراکنی پرداخته بلکه صلح و

امنیت جهانی را نیز به خطر انداخته است. این سخنان بیانگر بی‌اعتنایی دولتمردان و نظامیان آمریکا به سازمان ملل، حقوق بین‌الملل، افکار عمومی ملت‌ها و نقض حاکمیت دولت‌های جهان است فرایندی که آینده ای خطرناک را پیش روی جهانیان به تصویر می‌کشد. جنگ علیه تروریسم که برای ایالات متحده آمریکا و هم پیمانان آن فرصتی فراهم آورد تا با بدعت گذاری در حقوق بین‌الملل از طریق تدوین قوانین جدید، موازی یا جایگزین مقررات بین‌المللی و منشور سازمان ملل متحد، سابقه ای خطرناک بوجود آورند که این امکان را فراهم خواهد آورد تا هر دولت قدرتمند برای جامه عمل پوشاندن به خواسته‌ها و مقاصد غیرمشروع خود موازین بین‌المللی را زیر پا بگذارد. چنین فرایندی باب هر نوع مداخله را تحت هر عنوان و بهانه ای باز می‌گذارد و بستری برای بروز درگیری‌های جهانی بوجود خواهد آورد که عواقبی بسیار خطرناک به دنبال خواهند داشت. یکی از اهداف استراتژیک ایالات متحده آمریکا در به راه انداختن جنگ علیه تروریسم، حضور نظامی دائمی در مناطق استراتژیک جهان و داشتن دست برتر در رویارویی احتمالی با دیگر قدرت‌های بزرگ همچون روسیه و چین یا قدرت‌های منطقه ای چون ایران است (بوش، ۲۰۰۶، ص ۱۳۰).

ج. مشروعیت مبارزه با تروریسم: مبارزه با تروریسم در صورتی مشروعیت دارد که برخوردار از شرایط زیر باشد.

۱. مداخله دست جمعی توسط جمعی از کشورها انجام شود؛
 ۲. جنگ، تحریم و قاعده زور از آن استثناء شود؛
 ۳. با استناد به قوانین و مقررات بین‌المللی و در راستای اعمال حق و دفاع مشروع صورت گیرد؛
 ۴. با مجوز سازمان ملل متحد و زیر نظر این سازمان باشد؛
 ۵. مدت زمان آن مشخص و محدود باشد.
- بنابراین، مبارزه با تروریسم تنها با حفظ، پایبندی و رعایت ضوابط حقوق بین‌الملل و مقررات حق دفاع مشروع و از طریق عملیات دستجمعی و اجماع جهانی مشروعیت خواهد داشت و به صورت یک فرهنگ جهانی قابل پذیرش برای همه ملت‌ها در خواهد آمد.

۴- آینده حاکمیت و استقلال دولت‌ها

با توجه به وضعیت و تحولات کنونی جهان، سؤالی که پیش می‌آید این است که آینده حاکمیت ملی دولت‌ها چگونه خواهد بود؟ آیا حاکمیت ملی در سایه اطمینان متقابل گسترش خواهد یافت یا مسیر خود را به سوی زوال و نابودی طی می‌کند؟ پاسخگویی به این سوال‌ها از چند جهت امکانپذیر است: نخست اینکه گرایش به سوی محدود کردن و تضعیف حاکمیت

ملی در چارچوب روابط بین‌المللی، حداقل در آینده نزدیک، همچنان سیری صعودی خواهد داشت. بسیاری از تحولاتی که بعد از جنگ جهانی دوم بوجود آمدند همچنان در شکل‌گیری و ایجاد پایه‌های نظام بین‌الملل جدید موثر خواهند بود. دوم، آنچه که از ظواهر و دلایل پیداست این که حاکمیت ملی و اساساً دولت قومی و ملی به سوی ناپدید شدن حرکت نمی‌کنند و تحولات کنونی در نظام بین‌الملل در جهت نابودی حاکمیت ملی نیست. بالعکس اینگونه به نظر می‌رسد که راه درست همانا پیمودن راه موجود و پیروی از تحولات جاری و گام برداشتن در زیر سایه نظام بین‌المللی معاصر است. بنابراین، تا زمانی که دولت وجود داشته باشد، عنصر اساسی آن یعنی حاکمیت ملی نیز باقی خواهد بود البته بعد از اینکه با شرایط بین‌المللی جدید انطباق یابد. در خصوص آینده حاکمیت ملی در سایه تغییر و تحولات جهانی شدن دیدگاه‌های گوناگون مطرح شده که به برخی از آنها به طور اختصار اشاره می‌شود.

۴-۱- دیدگاه محو و ناپیدایی حاکمیت

طرفداران این دیدگاه معتقدند همانگونه که دولت ملی طی قرون متمادی و بتدریج جایگزین حکومت‌های سلطنتی و فئودالی شد، در دنیای امروز شرکت‌های چندملیتی به تدریج جایگاه دولت را اشغال خواهند کرد. لذا شرکت‌های چندملیتی تلاش می‌کنند تا حاکمیت دولت‌ها را به تدریج فرسایش دهند به طوری که به محو کامل آن منجر شود. پس از این مرحله، وظیفه نهادی که نقش دولت ملی را بازی خواهد کرد خدمات رسانی به شرکت‌های چندملیتی خواهد بود. در واقع، اندیشه نابودی حاکمیت ملی از اندیشه‌های رایج در تاریخ اندیشه سیاسی بوده و هست اما با وجود این، حاکمیت و دولت ملی همچنان پا بر جا هستند و پیوسته وجود خواهند داشت.^۱

۴-۲- دیدگاه تداوم حاکمیت

طرفداران این دیدگاه بر این عقیده هستند که پیشرفت‌ها و تحولات نظام بین‌المللی کاملاً دستاورد حاکمیت نیستند و حاکمیت ملی مادامی که دولت قومی و ملی پابرجا است، باقی خواهد ماند. آنچه که می‌توان برای تحولات جاری در نظام بین‌الملل معاصر کنونی امکان پذیر دانست، بهره‌مندی از طبیعت عملکردها و نقش‌هایی است که دولت می‌تواند در حال حاضر و در سایه نظام بین‌المللی از آنها استفاده کند.

۴-۳- دیدگاه دولت جهانی

براساس این نظریه، به زودی در مفهوم حاکمیت ملی تغییراتی رخ خواهد داد به گونه‌ای که دولت ملی از حق حاکمیت خود به مصلحت و سود حکومت و دولت جهانی در نظام جهانی

۱- همانطور که مارکس در نظریه خویش در خصوص مراحل دولت اظهار داشته است: اشخاص به جای دولت قرار می‌گیرند و جامعه را اداره می‌کنند و نیازی به حضور دولت نیست و در نهایت حاکمیت دولت از صحنه جامعه حذف می‌شود.

دموکراسی، صرف نظر خواهد کرد. بر اساس این نظریه، جهانی شدن و طرح اندیشه حکومت جهانی، راه حلی به دور از آمال و آرزوها نیست بلکه کارکردی برای پیشرفت و گسترش موجودیت یک دولت است. طرفداران این نظر دو گروه متفاوت و کاملاً متضاد را تشکیل می‌دهند. گروه نخست دیدگاهی سکولار و غیردینی دارند و گروه دوم، کسانی هستند که دارای اعتقادات دینی هستند (مانند اعتقاد به حکومت جهان به رهبری امام دوازدهم شیعیان). دیدگاه‌های مذهبی و دینی دیگری هم در این خصوص تشکیل دولت جهانی وجود دارد.

۴-۴- دیدگاه تقسیم حاکمیت

این دیدگاه بر این اعتقاد است که دولت‌های ملی بخاطر وجود قومیت‌ها و اقلیت‌های کوچک اما قوی قادر به اعمال مظاهر حاکمیت بر سرزمین خود نیستند لذا ممکن است حاکمیت آنها به ده‌ها و شاید صدها دولت کوچک تقسیم شود. این تقسیم حاکمیت یک بار به بهانه حفظ هویت قومی به مثابه حق و بار دیگر به بهانه ارتباط محکم شهروندان با قدرت صورت می‌گیرد. چه بسا این روند اعتراضی به خودداری نظام بین‌الملل جدید از به رسمیت شناختن گروه‌ها و ملت‌ها باشد البته افزایش جنگهای داخلی و مبارزات جدایی طلبانه احتمال عملی شدن این نظریه را افزایش می‌دهد، ولی در دنیای معاصر، حقوق بین‌الملل به دنبال آن است که موضوع اقلیت‌ها را از راه گسترش حقوق بشر در کانون توجه قرار دهد. لذا تا زمانی که همه افراد یک کشور به دور از تبعیض و تفاوت از حقوق کامل برخوردار باشند دیگر نیازی به حق تعیین سرنوشت خویش نمی‌بینند و این مسئله موضوعیت خود را از دست می‌دهد. در چنین شرایطی ملت‌های کوچک و اقلیت‌های قومی بجای اینکه منابع و توانایی‌های خود را صرف منازعات و جنگ‌های داخلی نمایند در جهت رفاه، آرامش و همزیستی مسالمت‌آمیز هزینه خواهند کرد.^۱

نتیجه

جهانی شدن، فرایندی ارزشمند است، به همین جهت برخی از صاحب نظران غربی و دولت‌های بزرگ تلاش می‌کنند با کنترل این فرایند، اهداف و ارزش‌های غربی - امریکایی را بر آن تحمیل نمایند. طرفداران این نوع تفکر به دنبال جهانی‌سازی هستند نه جهانی شدن، زیرا اهدافی همچون حاکم کردن یک اندیشه و فرهنگ را بر جهان در سر دارند و جهان چند فرهنگی و چند صدایی را بر نمی‌تابند. اما طرح اسلام از جهانی شدن از نظر مبنائی، آثار و نتایج با جهانی شدن غربی اختلاف ماهوی دارد. اسلام می‌خواهد جهانی بسازد که در راستای

^۱ - تاریخیچه حق تعیین سرنوشت به زمان جنگ‌های که در گذشته دور رخ می‌داد باز می‌گردد مخصوصاً به زمان جنگ‌های که بیشتر جنگ‌های مذهبی بود (طباطبائی، ۸۲، ص ۱۲۹).

هم نوایی با اندیشه الهی و مبادی فطری با تکیه بر یکتاپرستی، تقوا، عدالت و صلح و آرامش باشد. اسلام به دنبال یگانه سازی است تا وعده الهی مبنی بر امت واحده تحقق یابد. اگرچه غرب با استفاده از امکانات استعماری و تکنولوژی ارتباطی و تبلیغاتی توانست فرهنگ خود را تقریباً بر سراسر جهان تسری دهد ولی این مسئله هرگز نتوانست فرهنگ بومی و هویت ملی اقوام و ملت ها را کاملاً نابود کند و حاکمیت ملی آنها را از هم بپاشد. در این خصوص جهان گرایان موضوعی محکم و قاطع دارند: جهانگرایان این ادعا را رد می کنند که جهانی شدن مترادف با آمریکایی شدن یا امپریالیسم غربی است. آنها تأکید دارند که جهانی شدن نماد تغییرات ساختاری عمیقتر در مقیاس سازمان اجتماعی نوین است. بدین سان جهانی شدن روندی بسیار گسترده و عمیق و فراتر از آن است که یک دولت توان کنترل و هدایت آن را داشته باشد. جهانی شدن روندی است که ریشه در ذات اجتماعات بشری دارد و نتایج و ثمراتش چه مثبت و چه منفی برای تمام جهانیان است (زرگر، پیشین صص ۴۸ و ۴۹)

خلاصه آنکه، مبدا حاکمیت دائمی و مستمر است و تغییر نمی کند مگر اینکه برخی حقایق و وظایف با گذر زمان ناگزیر دستخوش تغییر شود. جهانی شدن و تحولات بین المللی معاصر بر پایان یافتن و به نهایت رسیدن حاکمیت دلالت ندارند بلکه دال بر تغییر مفهوم و توزیع آن هستند. همانند بعضی از کشورها که حاکمیت مطلق از آن پادشاهان بود ولی مردم با قیام و انقلاب آن را به دست گرفتند. تحولات و پیشرفت های جهانی معاصر بین المللی شدن حاکمیت را به دنبال داشته است. دیگر حاکمیت مختص به ملت و دولتی خاص نیست بلکه مجامع بین المللی نیز در تعیین حد و مرز آن مشارکت می کند. معمولاً آنچه را که دانش حقوقی به آن اشاره دارد تساوی در حاکمیت بین دولت ها یا مبنای مساوات بین دولت های مستقل دارای حاکمیت است که یک بنای نظری است و در عمل و واقعیت چنین چیزی وجود ندارد. هنوز به نحوی صوری و ظاهری تصدیق می شود که دولت ها در درون قلمرو خود سلطه و تفوق حقوقی دارند و از قدرت های خارجی مستقل هستند؛ دولت ها از تمام حق و حقوق قانونی استفاده از حاکمیت بهره مندند و در زمینه های بین المللی مانند عقد قراردادها و امضای معاهدات بین المللی و برقراری روابط دیپلماتی و کنسولی با سایر کشورها واجد مسئولیت هستند. به موجب منشور ملل متحد حاکمیت دولت ها بر مبنای اصل تساوی برقرار است، ولی این مبنا مطلق نیست و به موجب همین منشور تعدادی از دولت ها (اعضای دائم) از یک سلسله امتیازات ویژه برخوردارند که دیگر کشورها از آنها محروم هستند. به طور خلاصه از جمله شروط حاکمیت داشتن قدرت و امکان حفظ آن است؛ حاکمیت به قدرت دولت مرتبط است قدرتی که از نظر نظام بین المللی پذیرفته شده است. هرچند که جهانی شدن یک فکر و ایده است که از تحولات جهان و افکار ملت ها و فرهنگ های گوناگون برخاسته و روندی

تدریجی و تکاملی را طی کرده و همچنان در حال پیشروی است؛ اما آنچه که در وضعیت کنونی از جهانی شدن ملاحظه می‌شود این است که جهانی شدن به مرحله بسیار نوین شکوفایی علمی، اقتصادی تکنولوژی، سیاسی و فرهنگی رسیده است. البته این روند به آسانی طی نشده و معمولاً در معرض دست‌اندازی و دخالت قدرت‌های سیاسی و اقتصادی قرار گرفته که از آن با عنوان جهانی‌سازی یاد می‌شود. دولت آمریکا به دنبال جهانی‌سازی امریکایی است که کاملاً با جهانی شدن متفاوت است. بین جهانی شدن که روال طبیعی حرکت جهان به پیش است و جهانی‌سازی امریکایی باید تفاوت قائل شد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- ۱- حسینی شیرازی، سید محمد ۱۳۸۷، *اسلام جهانی شدن*، انتشارات یاس زهرا، قم، چاپ اول.
- ۲- رضوانی، علی اصغر، ۱۳۸۵، *اسلام شناسی و پاسخ به شبهات*، انتشارات مسجد جمکران، قم، چاپ دوم.
- ۳- زرگر، افشین، ۱۳۸۷، *دانش‌های سیاست، دموکراسی، وزارت علوم و تحقیقات و فناوری، معاونت فرهنگی و اجتماعی، دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی*.
- ۴- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، ۱۳۸۲، *آزادی‌های عمومی و حقوق بشر*، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- دیوید هلد و آنتونی مک گرو، *جهانی شدن و مخالفان آن*، ترجمه: مسعود کرباسیان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- ۷- سلیمی، حسین، *نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن*، تهران، نشر سمت، ۱۳۸۴.
- ۸- قوام، سید عبدالعلی، ۱۳۸۶، *جهانی شدن و جهان سوم*، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ سوم.
- ۹- کلارک، یان، ۱۳۸۲، *جهانی شدن و نظریه روابط بین‌الملل*، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- ۱۰- هافمن، پل، ۱۳۸۵، *حقوق بشر و تروریسم*، ترجمه علیرضا ابراهیم گل، مجله حقوقی، شماره ۳۴.
- ۱۱- منصور، اردشیر، ۱۳۸۲، *جایگاه هویت فرهنگی در فرآیند جهانی شدن*، قزوین، انتشارات حدیث امروز.

ب. عربی:

- ۱- بوبوش، محمد، ۲۰۰۶، *السیادة والسلطة*، مرکز دراسات لوحدة العربیة، بیروت
- ۲- أبو عامر، محمد سعد، ۲۰۰۵، «العولمة والدولة»، *السیاسة الدولية*، العدد ۱۶۱
- ۳- الرکراکی، سعید، ۱۹۹۱، *مقترب فی دراسة العلاقات الدولية* (مراکش: المطبعة والوراقة الوطنیة)
- ۴- الصونى، عبد الواحد، ۲۰۰۳، *العلاقات الدولية الراهنة (الدار البيضاء: مطبعة النجاح الجديدة)*
- ۵- الفراء، محمد علی، ۲۰۰۴، «العولمة والحدود»، *عالم الفكر*، السنة ۳۲، العدد ۴ (نيسان/أبریل - تموز/ يوليو)
- ۶- القادری، عبد القادر، ۱۹۸۴، *القانون الدولي العام* (الرباط: مكتبة المعرف، والنشر ووزیع)
- ۷- الناصر، عبد الواحد، ۱۹۷۶، *حرب كوسوفو... الوجه الآخر للعولمة*، كتاب الجیب: العدد، (الرباط: منشورات جريدة الزمن)
- ۸- الناصر، عبد الواحد، ۲۰۰۲، *الإرهاب وعدم المشروعية فی العلاقات الدولية* (الرباط دن).
- ۹- الناصر، عبد الواحد، ۲۰۰۴، *التطبيقات المغربية لقانون العلاقات الدولية* (الدار البيضاء: مطبعة النجاح الجديدة)
- ۱۰- النویضی، عبد العزیز، ۱۹۹۹، *اشتراطیه حقوق الإنسان: المجلة المغربية للإدارة المحلية والتنمية*، سلسلة مواضع الساعة، العدد ۱۸.
- ۱۱- صادقی أبو هیف، علی، ۱۹۹۵، *القانون الدولي العام* (الإسكندریة: منشأة المعارف)، الفكر العربی.

- ١٢- علوان، عبدالکریم، ١٩٩٧، *الوسيط في القانون الدولي العام*: الكتاب الأول: المبادئ العامة (عمان: مكتبة دار الثقافة للنشر والتوزيع).
- ١٣- محروس، صادق، ١٩٩٥، *المنظمات الدولية و التطورات الراهنة في النظام الدولي*، السياسة الدولية، السنة ٣١، العدد ١٢٢ (تشرين الأول / أكتوبر)
- ١٣- مكي مدني، أمين ٢٠٠٣ «التدخل و الامن الدوليان: حقوق الإنسان بين الإرهاب والدفاع الشرعي»، *المجلة العربية لحقوق الإنسان* (المعهد العربي لحقوق الإنسان، تونس) العدد ١٠ (حزيران /يونيو).

ج. خارجی:

- 1- Bertrand Badie (1999), *Un monde sans souverainete: Les Etats, entre ruse et responsabilite, l'espace du politique* (paris: Fayard).
- 2- Kofi A. Annan, (2000), *La question de l'intervention: declaration du secret aire generale* (New york: Department de l'information des nations unies).
- 3- Pellet Alain, (21/9/2001), "Non , ce n'est pas la guerre", *Le Monde, Le nouvel ordere economique interntiona. R.F.D.I.P, 1976 m.martin -P. 5.*
- 4- United Nazione 1996 Conference on Trade and Development (UncTad), *World Investment report 1995* (Geneva: UNCTAD).
- 5- http://www.islamonline.net/mafahem/2005/05/08_article.ht .
- 6- Baylis, John and Smith, Steve 1997, **The Globalization of world politics**, oxford university perss.
- 7- Albrow, Martin 1990, **the Global Age**, California, Stanford university press.
- 8- Khor,Matrin, 1999, **Rethinking Globalization: critical Issues and policy choices**, New York, zed Books.
- 9- UNCTAD, 2004, **Globalizion and Development Facts and Figures**, New York, Untied Nations.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی